

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و اهل بيته الطاهرين

فلسفه علم؛ تبیین و ضرورت

طرح مباحث علوم انسانی بدون تکیه بر پشتوانه فلسفی متقن و بدون اتکا بر پایه های عقلی مستدل و مستحکم، ساختمان لرزانی را مآند که با کوچک ترین اشاره ای فرو ریزد؛ کوره راهی را مآند که ره به جایی جز سردرگمی نبرد، و سرابی را مآند که نومیدی و درماندگی تنها پایان اسفبار آن است. «بی پایه گی»، «ابهام»، و «بیهودگی» به یقین فرجام نامبارک آن دسته از مباحث علوم انسانی است که از زیربنای فلسفی قابل اعتماد برخوردار نباشد.

«علوم انسانی» که بیانگر ویژگی های «انسان» اند و هر یک بر اساس وظیفه علمی خود باید که «انسان» را از دریچه های خاص مورد مطالعه قرار دهند، به خودی خود، توانی جز بیان مجموعه ای از رویناهای علمی ندارند و از هنری جز تحلیل و تبیین مسائل مربوط به انسان در همان قلمرو خاص برخوردار نیستند، که البته این وظیفه در جای خود بسی ارزشمند است. اما این دسته از علوم به طور خاص همچون سایر علوم، برای استقرار و تثبیت همان مسائل علمی، شناخت اصل وجود موضوعات غیر بدیهی مورد بحث و همچنین ماهیت آنها، تبیین مبادی تصویری و تصدیقی آن، توضیح و فهم دقیق مفاهیم اولیه، و نهایتاً شناخت اصول و موضوعه عقلانی، به جد نیازمند پایه های عقلی و چارچوب های نظری به ویژه در بیان ماهیت انسان، جهان و رابطه این دو با یکدیگر است.

بونزه، نویسنده کتاب حاضر، رابطه فلسفه و علم را، دست‌کم در مقام بیان اولیه، به خوبی دریافته است و در موارد متعددی به ویژه در فصل آغازین کتاب خود، هم رابطه کلی فلسفه و علم، و هم به‌طور خاص رابطه فلسفه با علم روان‌شناسی را، که موضوع این کتاب است، مورد توجه و تأکید قرار می‌دهد.

روان‌شناسی و فلسفه به شکلی جدی با هم در تعامل هستند... ما هر چه از این تعامل نهایی، فهم روشن‌تری داشته باشیم بهتر می‌توانیم این علوم را در جهت منافع طرف‌های دخیل کنترل کنیم (ص ۲۳).

فلسفه، منبع الهام برای روان‌شناسی است و این امر چه خوب باشد و چه بد، گریزی از آن نیست (ص ۲۵).

روان‌شناسی چنان به فلسفه نزدیک است که هر روان‌شناسی، ناگزیر از داشتن نوعی فلسفه روان و یا دیگر فلسفه‌هاست (ص ۲۸).

وی در بخش دیگری از کتاب خود تصریح دارد که:

رابطه فلسفه با روان‌شناسی کاملاً آشکار است. این مطلب به‌خصوص درباره رکود نظریه‌پردازی صدق می‌کند. در واقع می‌توان گفت که علت اساسی رکود نظری روان‌شناسی، بعد فلسفی آن است (ص ۶۷۸).

ما ضمن استقبال از این نگاه بونزه، در همین فرصت لازم می‌دانیم توجه مخاطبین عزیز را به ضعف تحلیل او جلب کنیم. نویسنده کتاب حاضر اگرچه به حق بر رابطه فلسفه و روان‌شناسی تأکید دارد، اما این رابطه را به شکلی خاص و با فرضی از پیش تعیین شده به قلم می‌کشد. بونزه در این تحلیل خود و با نهادن «علم» در جایگاهی به‌تصور خود بالا و والا، علم را به نوعی ملاک صحت و سقم فلسفه به‌شمار می‌آورد. وی این مطلب را در جایی با لحنی محتاطانه‌تر چنین بیان می‌دارد که

فلسفه نه باید عهد علم گردد و نه آقای او شود، بلکه باید همکار او باشد (ص ۵۶).

و در پایان با بیانی روشن‌تر تصریح می‌کند که

نکته این نیست که فلسفه را کنار بزنیم، بلکه بحث بر سر این است که فلسفه را تحت کنترل علم در آوریم و به آن کمک کنیم تا با نظم خاصی بتواند دانش علمی را رشد دهد (ص ۵۶).

به هر حال، ما بر اصل ارتباط فلسفه با علم تأکید ورزیده و نقش اساسی و زیربنایی آن در علم را یادآور می‌شویم، ضمن آنکه این نگاه بونزه را در لابه‌لای بحث‌های این کتاب مورد توجه و نقد قرار خواهیم داد.

وجود مبانی فلسفی روشن در علوم انسانی، اولین درجه روشن به روی علوم متقن و اولین گام محکم به سوی دانشی قابل قبول است. فلسفه رگ حیات و پایه بنیادین برای همه علوم انسانی است و روان‌شناسی از این امر مستثنا نیست.

پژوهشگر دانشمند و تعالی جوی نه تنها بی‌نیاز از چهارچوب نظری و فلسفه‌ای از پیش تعیین شده در پژوهش‌های علوم تربیتی و روان‌شناسی نیست، بلکه باید تحقیقات خود را بر فلسفه‌ای روشن و چهارچوبی نظری کاملاً شفاف و پاسخگو استوار سازد.

در نگاه اسلامی و تجلی آن در بحث رابطه فلسفه و علم در «علوم انسانی اسلامی» نیز امر به همین منوال و یا همین اهمیت است، اگر نگوییم که به دلیل جایگاه اندیشه عقلانی اسلام و نقش آن در تبیین مسائل روبنایی، این امر اهمیتی دو چندان دارد. یکی از مظاهر روشن حضور فکر اسلامی در بررسی علوم از دیدگاه اسلام، تبیین مسائل بر اساس تفکرات فلسفی اسلامی و دخالت زیربناهای فکری، وحیانی، قرآنی و فلسفی اسلامی در این قلمرو است. تعریف دقیق از «انسان» به منزله رکن رکین «علوم انسانی» ارائه تعریفی روشن از جهان، و تبیین جایگاه آن «انسان» در این «جهان» نمونه‌هایی از صدها مسئله پیچیده این میدان علمی است. به راستی تا تعریفی دقیق از «انسان»، این موضوع اصلی علوم «انسانی» ارائه نشود و تا توافقی کامل بین اصحاب بحث در فهم انسان و جهان و ارتباط این و آن مشخص نگردد، چگونه می‌توان از «علوم انسانی» سخن به میان راند و صحیح را از سقیم باز شناخت؟

در چهارچوب رویکرد اسلامی، تا زمانی که «انسان» از یک سو به عنوان موجودی مخلوق «من نطفه امشاج» و ضعیفی در خسران «لنی خسر»، شناخته نشود و از سوی دیگر موجودی با فطرتی خدایی که «فطر الناس علیها»، و لایق خلافت الهی که «انی جاعل فی الارض خلیفه» معرفی نگردد و تا زمانی که بعد ارادی در مسیر «اما شاکرا و اما کفورا» رخ ننماید و تا زمانی که سیر وجودی او وابستگی «یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله» تا اوج والای «عبیدی اطعنی اجعلک مثلی» تبیین نشود، کسی می‌تواند به ژرفای وجودی او دست یافت و بر اساس آن برای او نسخه‌ای روان‌شناختی ارائه داد؟ و بدون شک، این همه فقط و فقط در نگاهی فلسفی با پشتوانه‌ای وحیانی، حل شدنی است.

فلسفه روان‌شناسی در ایران

میدان فلسفه اسلامی میدانی افتخارآمیز، مملو از نظرات پویا و محکم، و سرشار از استدلال‌های عقلانی عمیق آمیخته با پیام وحی است. در این میدان پرشور و پرتلاش، دانایان ژرف‌اندیشی همچون ابن‌سینا، سهروردی و صدرای شیرازی چنان استوار به تحلیل مباحث عقلانی پرداخته‌اند که هنوز پس از صدها سال، آثار و یافته‌های ایشان پربار و قابل استفاده است و ده‌ها شاگرد اندیشمند این مکاتب، با بهره‌وری از همان یافته‌ها و با تحلیل‌های نو، به این مسیر ادامه داده و می‌دهند.

اما با تأسف باید اذعان داشت که «فلسفه روان‌شناسی»، چونان بیشتر هم‌ردیفان خود را در باب فلسفه‌های مضایف، به رغم جایگاه پر اهمیتش و برخلاف توجهات گسترده بدان در محافل غربی، در ایران، نه قبل از انقلاب اسلامی و نه در سال‌های پس از انقلاب فرهنگی و اسلامی چندان مورد توجه جدی نبوده است، و جالب اینکه این امر حتی در میادین علمی دینی نیز به همین روال است. بیشتر مباحث علم روان‌شناسی، اگر نگوییم همه آن‌ها، دانسته یا نادانسته، بر بنیادهای فلسفی غربی استوار بوده است و کمتر اثری از نقش فلسفه اسلامی و ایرانی در تحقیق آن هویدا نیست. این واقعیت اسفبار تقریباً بلکه تحقیقاً در همه گرایش‌های علم روان‌شناسی معاصر، از روان‌شناسی تحولی و رشد و یادگیری گرفته تا روان‌شناسی تربیتی و شخصیت و هر باب دیگری از این علم گسترده مصداق دارد. امروزه، به رغم تلاش قابل تقدیر محققان و اندیشمندان پرتلاش حوزوی و دانشگاهی در دو سه دهه اخیر، و به رغم آثار نسبتاً قابل توجه در زمینه‌های علمی مختلف روان‌شناسی و رشته‌ها و گرایش‌های مرتبط با آن، پژوهشگر علوم انسانی، حتی در یک جستجوی ساده و ازه‌ای نیز، کمتر به مجموعه‌ای با عنوان «فلسفه روان‌شناسی» در منابع فارسی برخورد می‌کند و به کمتر کتابی در این زمینه دست پیدا می‌کند، چه رسد به اینکه شاهد آثار تفکر اسلامی در شکلی منسجم و مدون در این باب باشیم تا قادر باشیم روان‌شناسی امروز را در چارچوب نظر اسلامی و نگاه ایرانی آن دنبال کنیم.

تلاش‌های دو سه دهه اخیر در محیط‌های علمی دانشگاهی و حوزوی در قلمرو علوم انسانی، و در بحث از مبانی این علوم و تألیف کتاب‌هایی ارزشمند همچون کتاب «مکاتب روان‌شناسی و نقد آن»^۱ را ارج می‌نهیم. این حرکت که به برکت انقلاب اسلامی و توجه

۱. مکتب‌های روان‌شناسی و نقد آن، تهران: سمت، ۱۳. کتاب مزبور از این‌رو ارزشمند است که حاصل فعالیت

شیوه‌ای فلسفی است، دوگانه‌نگری روان-تن را نوعی از کارافتادگی فلسفی می‌داند، (ص ۶۷۸)، آن را عقیده‌ای مهجور می‌خواند و با اینکه به حق، علت اساسی رکود نظریه‌پردازی در روان‌شناسی را دور شدن از فلسفه (همان) می‌داند، بر این باور است که «دوگانه‌نگری روان-بدن و به دنبال آن جدا شدن روان‌شناسی از زیست‌شناسی یکی از مصادیق دور شدن از فلسفه در روان‌شناسی است» (همان):

به نظر ما، صحیح‌تر آن بود که نویسنده در این فرصت به دست آمده، زمینه‌های طرح عقلانی رابطه بدن-روان را فراهم می‌آورد و اجازه می‌داد پیش از اصرارورزی بر استفاده افراطی از زیست‌شناسی در روان‌شناسی، اصل مسئله به شکل فلسفی آن بررسی می‌شد و آنگاه بر اساس آن تفکر، مباحث علمی مطرح می‌شد.

ماریو بونزه و کتاب فلسفه روان‌شناسی

نویسنده بخش اعظم این کتاب، ماریو بونزه، فیلسوف آرژانتینی، استاد فعلی دانشکده فلسفه در دانشگاه مک‌گیل کانادا می‌باشد. بونزه متولد ۲۱ سپتامبر ۱۹۱۹ در بوینس آیرس، با مدرک دکتری در علوم فیزیک-ریاضی (Physico-mathematical Sciences) از دانشگاه ملی لا پلاتا Universidad Nacional de La Plata (۱۹۵۲)، سیزده مقام استادی و دکترای افتخاری، بیش از چهارصد اثر علمی، نزدیک به سی عنوان کتاب^۱ از فعال‌ترین اندیشمندان در عرصه فلسفه علم به حساب می‌آید.

بونزه در مقدمه کتاب حاضر، خود را فیزیک‌دانی می‌داند که رو به فلسفه گذاشته است. وی از سال ۱۹۶۶ به دانشکده فلسفه دانشگاه مک‌گیل پیوسته و در سال ۲۰۰۶، ضمن ریاست بخش «مبانی و فلسفه علم دانشکده فلسفه»، در زمینه فلسفه علوم اجتماعی، فلسفه ذهن و سازوکارهای اجتماعی به پژوهش مشغول بوده است.

همکار آقای بونزه در این کتاب، روبن آردیلا استاد و پژوهشگر دپارتمان روان‌شناسی دانشگاه ملی کلمبیا می‌باشد که فصل‌های ده و دوازده این کتاب را تألیف کرده است. کتاب حاضر، همچون بسیاری دیگر از آثار بونزه، به زبان‌های آلمانی و اسپانیایی ترجمه شده است. برگردان فارسی حاضر از متن انگلیسی زیر تهیه و تدوین شده است:

۱. از جمله مجموعه هشت جلدی فلسفه مبتدا در زمینه‌های فیزیک نظری، هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی، فلسفه علم، فلسفه فرآوردی، فلسفه ذهن، و نظریه ارزش اخلاق.

ژرف امام امت و شاگردان فرزانه ایشان در سال‌های اول انقلاب، در شکل «دفتر همکاری حوزه و دانشگاه» صورت گرفت، در نوع خود بی‌نظیر و عالمانه بود و آثار پربهایی را برای جامعه علمی کشور به ارمغان آورد، اما باید توجه داشته باشیم که این میدان همچنان نیازمند تحقیقاتی بس وسیع‌تر، عمیق‌تر و عالمانه‌تر است تا بتوان بر اساس آن پاسخگویی نیاز فراگیر امروز جامعه علمی کشور و جهان باشیم.

و اینک امید آن داریم که این کار، که در نوع خود، به دلیل کمبود منابع مربوط و نداشتن نظریه‌ای جامع در روان‌شناسی اسلامی، از همان ابتدا کار آسانی به نظر نمی‌آید، بتواند به عنوان قدمی کوچک در مسیر فلسفه علم، به طور عام، و فلسفه روان‌شناسی، به طور خاص، مسیر را برای دانش‌پژوهان و محققان این میدان علمی هموار سازد، بهانه‌ای برای طرح این نوع مباحث در محافل علمی شود و با حکم و اصلاح و تکمیل این مورد و سایر موارد مشابه توسط آیندگان، زمینه‌های تشکیل فلسفه علمی بدون مبتنی بر پایه‌های فکری بومی و اسلامی را فراهم آورد.

در همین فرصت و به بهانه مقدمه‌ای بر کتاب آقای بونزه لازم است بر این نکته مهم یادآور باشیم که فلسفه ورزیدن و فلسفی فکر کردن، به تعبیر ا. وی کلی^۱ «صرفاً یک سرگرمی مطبوع نظری و دانشگاهی» و امری موهوم و تفریحی نیست. یک روش دستیابی به حقیقت است. یک راه تبیین است و در مواردی، تنها راه موجود برای رسیدن به واقعیت است. اما باید توجه داشت که تفکر صحیح، آنگاه که از مؤلفه‌های لازم برخوردار نباشد، تنها می‌تواند «ظاهری از فلسفه» را داشته باشد و بهره‌ای از عقلانیت ندارد.

«بارر قطعی پیشین» (هر چند غیر واقع) به یک امر و اصرار بر دست‌یابی به آن از راه تجربه یک نمونه از این نوع برخوردار است که نویسنده در این کتاب دنبال می‌کند. این شیوه، هر چند ظاهری فلسفی به دنبال داشته باشد، چیزی جز فلسفه‌بافی نیست.

«دگماتیسم»، «اصرار ورزیدن بر بافته‌های بی‌دلیل» و «تعصب‌های نامعقول» را باید از بسترهای دیگر فلسفه‌بافی برشمرد. نمونه‌های این شیوه‌های ناصحیح در این کتاب کم نیستند. نویسنده در موارد بی‌شماری، بدون تبیین صحیح و بدون تمسک به دلایل عقلی، که

معرفی کرده است و هم با موفقیت به نقد کشانده است. سزاوار بود و هست که با اتخاذ تدابیری پسندیده، زمینه‌های مطرح شدن پیش‌ال‌پیش چنین تألیفاتی در دانشگاه‌ها و مراکز علمی فراهم آید.

(ص ۹۲)، نقد دیدگاه فروید (ص ۲۶۵ به بعد) و عنوان تخیل‌پردازی به آن دادن (ص ۴۴۴)، نقد رویکرد پردازش اطلاعات (ص ۲۵۶ به بعد)، نقد دیدگاه رفتارگرا به عنوان دیدگاهی نارسا در تبیین روان‌شناسی انسان (ص ۱۴۰) نمونه‌هایی از این واقعیت است.

۴. برخوردار نویسنده در طرح دیدگاه‌های خود نیز، اگرچه در یک روی سکه، برخورداری متعصبانه می‌نماید، در جهتی نیز حکایت از سلامت علمی آن دارد. توجه دادن مخاطب به اینکه نظریه تکاملی، نظریه‌ای ناقص و رشدنیافته است (ص ۳۸۰ به بعد، ص ۵۹۱) و حتی نام نظریه بر آن نهادن صحیح نیست، اذعان به اینکه تبیین‌های روان‌زیست‌شناسی در حال حاضر ناقص و سطحی است (ص ۴۳۹ و ۴۴۴)، تذکر صادقانه به اینکه «فرضیه این‌همانی»، این باور اساسی بونژه فقط در حد یک طرح اولیه و فرضیه است (ص ۳۶ و ۴۰)، همه و همه حکایت از این دارد که نویسنده از مقام یک اندیشمند جستجوگر علم سخن می‌گوید و بر کلام خود اصرار افراط‌گرایانه ندارد.

تعارض و دوگانگی در کلام و رویکرد بونژه را شاید بتوان اینچنین توجیه کرد که نویسنده در لایه زیربنایی مباحث به شدت متأثر از دیدگاه مادی‌گرایانه است. تفکر مادی‌گری آنچنان بر وی غالب است که به او اجازه ورود سالم و بیطرفانه به سایر دیدگاه‌ها را نمی‌دهد و همین امر باعث می‌شود که همه تحلیل‌های بنیادین خود را در همان چارچوب ارائه دهد. اما در لایه روین و در طرح مباحث علمی تجربی با پیمودن مسیر و روش مقبول آن سعی بر یافتن نتیجه‌ای دقیق‌تر را دارد.

ما همین دوگانگی را نقطه عزیمت خود برای ورود به نقد این کتاب قلمداد کرده‌ایم. بونژه و همکارش به رغم توجه به نکات مثبتی که در چند سطر بالا بدان اشارت رفت، در مجموع بسته‌ای را در زمینه فلسفه روان‌شناسی تقدیم جامعه علمی کرده‌اند که مشحون از ضعف‌های محتوایی و حتی مغالطات روشی است. این کتاب به رغم پردازش دقیق بسیاری از مسائل روان‌شناختی و به رغم نگرش جامع و فراگیر به این مسائل، بر پایه‌هایی استوار است که نهایت مخاطب را با سردرگمی علمی روبرو خواهد ساخت. آنچه ما را بر آن داشت تا به نقد مختصر و گذرای این کتاب بنشینیم، وجود این دسته از پایه‌های فکری، علمی و فلسفی است که زیربنای طرح مطالب بسیاری در زمینه فلسفه و روان‌شناسی امروز ما، یعنی همان لایه بنیادین مباحث است. اجازه دهید برای نمونه به برخی از این موارد نگاهی داشته باشیم:

و بر اساس اطلاعات فعلی پس از آن نسخه‌ای جدید ارائه نشده است.
در این تلاش اولیه برای نقد و بررسی دیدگاه‌های فلسفی مطرح در روان‌شناسی فلسفی،
نه تنها نکات مثبت و ارزشمند کتاب حاضر را نادیده نمی‌گیریم و مدعی بطلان کلی همه
مطالب آن نیستیم، که تلاش نویسنده برای ورود به میدان پرماجرایی نظریه‌پردازی و برخورد
شجاعانه با دیدگاه‌های گذشته روان‌شناختی را ستوده و آن را از نکات ممتاز این پژوهش
بزرگ قلمداد می‌کنیم. بونزه و همکارش آردیلا، در این کار عالمانه و سخت، راهی را
پیموده‌اند که حکایت از حرکتی علمی، خستگی‌ناپذیر و شبانه روزی دارد. طرح هزاران
مطلب قابل بررسی، که هر یک به نوبه خود وقت دانشمندان زیادی را می‌طلبد، مراجعه به
صدها منبع علمی در زمینه‌های مختلف، پرداختن به ده‌ها دیدگاه و نظریه، و نهایتاً تدوین
کتابی در زمینه «فلسفه روان‌شناسی» قرائنی روشن بر این تلاش بزرگ است.

این کتاب از نکات مثبت و ارزشمند دیگری نیز برخوردار است که از آن جمله‌اند:

۱. بونزه با تیزبینی درست و بجا بر مواردی تأکید دارد که توجه او به عمق مشکلات
علمی را به خوبی نشان می‌دهد. توجه به ضرورت تعریف دقیق «مفاهیم» قبل از ورود به هر
بحث (ص ۳۱)، توجه به ضرورت جهان‌بینی قبل از طرح فلسفه روان (ص ۳۴)، توجه به
اینکه روان‌شناسی باید بر مبنای فلسفه باشد (ص ۴۶) از جمله نکاتی است که تنها یک
محقق عالم، نقش آن‌ها را در مباحث علمی درک می‌کند. نویسندگان کتاب حاضر مکرر
مخاطب خود را به این مهم توجه داده‌اند، اگرچه پایبندی ایشان در مقام عمل به این اصول
مهم و بنیادین، جای تامل دارد.

۲. طرح مباحثی همچون **درون‌نگری و توجه مثبت به آن (ص ۲۴۶)**، از دیگر نکات قابل
دقت در این کتاب است. **بونزه درون‌نگری را راه اجتناب‌ناپذیر و قابل اتکایی می‌داند که به
اعتقادی باید اصلاح و تکمیل شود.**

۳. شجاعت نویسنده در طرح و نقد برخی نظریات مقبول امروز جامعه علمی غرب در
مباحث روان‌شناسی به راستی ستودنی است، اگرچه در مواردی مشی وی در بیان مسائل و
پایبند نبودن به رعایت اصول اخلاق علمی قابل قبول نمی‌باشد. به طور قطع باید اذعان
داشت که بونزه بعضاً به نکاتی اشاره دارد که کمتر محقق در زمینه روان‌شناسی، امروزه
بدان پرداخته یا جرات طرح آن را دارد. **توجه به از هم پاشیدگی روان‌شناسی معاصر**

۱. رویکرد جزمی مادی‌گرایانه و طرد هرگونه تجردگرایی اساس این پژوهش است. شاید موردی از مباحث کتاب را نتوان یافت که در آن به صراحت اصرار بر مادی‌گرایی نشده باشد و اعتقاد به غیر آن، دچار حمله تند مستقیم یا غیر مستقیم نویسنده نشده باشد.

۲. اصرار افراط‌گونه بر نقش محوری زیست‌شناسی از دیگر معیارات این پژوهش است. نویسندگان کتاب حاضر برآنند تا ضمن معرفی روان‌شناسی زیستی به عنوان یک رشته علمی در روان‌شناسی، آن را به عنوان یک رویکرد، و تنها رویکرد صحیح در این قلمرو علمی جای دهند، به گونه‌ای که غیر این رویکرد، باطل و دورریختنی است. به اعتقاد ایشان «روان‌زیست‌شناسی باید در زمره انقلاب‌های بزرگ علمی قرن حاضر به شمار آید». (ص ۱۴۵) چرا که «با داشتن یک جهان‌بینی کاملاً علمی (ص ۱۴۲) و سلسله کاملی از حقایق رفتاری و روانی (ص ۱۴۳)، یکی از محکم‌ترین سنگرها در نظام معرفت علمی قلمداد می‌شود» (همان). این رویکرد در آن حد از اعتبار است که صحت و منعم نگاه فلسفی نیز بر اساس آن ارزیابی می‌شود. بونزه در مقدمه کتاب خود می‌نویسد: «به باور ما روان‌شناسی فلسفی در بهترین حالت پیشگام روان‌شناسی علمی و در بدترین حالت دشمن آن است» (ص ۱۶ و ۱۷).

۳. بونزه در بیان علت اساسی رکود نظریه‌پردازی در روان‌شناسی، چهار علت را برمی‌شمارد که یکی از آن‌ها را دوگانه‌گرایی روان-بدن می‌داند (ص ۶۷۸). وی ضمن توصیه به روان‌شناسان به اینکه مغز خود را از فلسفه‌های منسوخ‌خالی کنند بر این امر تکیه می‌کند که این اندیشه ناآشنا در مورد ماهیات مجرد مانعی در راه نظریه‌پردازی شده است. وی می‌نویسد:

هر جایگزینی برای وحدت‌گرایی روان-عصبی به ویژه دوگانه‌گرایی را باید به عنوان یک آسیب متافیزیک قلمداد کرد. دوگانه‌گرایی روان-عصبی را باید همچون زبان پریشی، کنش پریشی و دیگر اختلال‌های عصبی، نوعی نشانگان قطع ارتباط روان‌شناسی از زیست‌شناسی، فلسفه و علم دانست. آثار این جدایی مضاعف، از یک سو در نقص و سردرگمی روان‌شناسی فیزیولوژیک، روان‌شناسی رشد، و روان‌شناسی تحول ظاهر می‌شود و از سوی دیگر، موجب دور شدن روان‌شناسی بالینی و روان‌پزشکی از عصب‌شناسی، شناخت غدد درون‌ریز، و ایمن‌شناسی می‌گردد و چون ریشه‌های این سندرم در بنیادگرایی دینی یافت می‌شود و فلسفه مهجور قدیم نیز از آن حمایت می‌کند، از این رو به روان‌شناسان سفارش می‌شود خود را از قلمرو این دو دور نگه‌دارند و رابطه خود را با زیست‌شناسی و فلسفه علم گرا تقویت کنند (ص ۶۸۱).

ب) با تغییر متن به زبان ساده‌تر، در عین تحفظ بر محتوای، فهم مطلب آسان‌تر شود.
ج) موارد نقد روشن‌تر گردد.

د) و نهایت اینکه نقد بر اساس فهم مترجمین از مطالب صورت پذیرد.
مجموعه خلاصه فصل‌های کتاب نیز به‌طور مستقل قابل استفاده است. با این حال و به رغم تلاش ما برای دخالت نکردن در محتوای مطالب نویسنده، باید توجه داشت که تلخیص فصل‌ها، مخاطب گرامی را از مطالعه کامل فصل، بی‌نیاز نمی‌کند.

۳. نقد و بررسی

چنانچه آمد، در میان گفته‌های نویسنده، نکته‌های مهمی به چشم می‌خورد که برخی به رغم موافق بودن و بسیاری دیگر به سبب اختلاف مبنايي یا موردی، جای تامل و بررسی دارد. تلاش ما بر این بوده است که مهم‌ترین این نکته‌ها را در هر فصل، به ترتیب آنچه در متن به آن برخورد داشته‌ایم، مورد دقت قرار دهیم و در بخشی جداگانه با عنوان «نقد و بررسی» با نگاهی نقادانه مرور کنیم. نکته شایان توجه اینکه، در چپ‌نویس حاضر، این نقد بی‌درنگ پس از خلاصه فصل و ناظر به آن است. بنابراین، برای کسانی که مایل به دقت بیشتری هستند، لازم است با مطالعه فصل، اطلاعات لازم را به دست آورند و به مطالعه نقد آن بپردازند.

همچنان که پیش از این نیز اشاره شد، کتاب حاضر در بردارنده صدها و هزاران مطلبی است که پرداختن به یکایک آن‌ها فرصتی زیاد، دقت نظرهای عمیق و همکاری دانشمندان بسیاری را می‌طلبد، چنانچه بر این اعتقادیم که بیشتر بحث‌های این کتاب جای نقد و بررسی بیشتری دارد، اما هم به دلیل فرصت محدود، و هم برای حفظ ساختار مباحث، سعی بر حفظ دو نکته زیر داشتیم:

الف) تنها بر بعضی از نکات کلّی بسنده کرده‌ایم. ضمن آنکه تلاش بیشتر ما بر این بوده است که مسائل اساسی و مبنايي که باور به آن‌ها با مبنايي فلسفی، کلامی و اعتقادی اسلامی در تهاوت است، مورد توجه قرار گیرد. موارد زیادی هست که از جنبه‌های علمی نیز می‌تواند مورد نقد قرار گیرد ولی در این نقد ما از آن صرف نظر کرده‌ایم.

ب) در نقد و بررسی، بیشترین سعی به توجه دادن به موارد مشکل‌زا و طرح مسئله برای مخاطبان بوده است تا از این رهگذر باب سؤال در هر زمینه باز شده و دانش‌وران عالم و اندیشمندان، به‌ویژه دانشجویان، انگیزه‌ای نو برای پرسش‌گری و یافتن پاسخ دقیق را بیابند. بدیهی است ورود تفصیلی، دقیق و جامع فلسفی به هر یک از مسئله‌های مطرح شده فرصت

۴. در پی اصرار بر مادی‌گرایی و طرد اعتقاد به امور مجرد، طرد آثار و لوازم آن نیز از مشخصات این کتاب است. مبارزه بی‌امان با اموری همچون ایمان، معجزه و... و تلقی این امور در ردیف خرافات و عقاید پوچ بیت‌الغزل کلام نویسنده در موارد متعدد این پژوهش است.

۵. اینها نمونه‌هایی از رویکرد نویسندگان این کتاب است. ما ضمن احترام به تلاش خستگی‌ناپذیر ایشان در این پژوهش، سعی بر آن خواهیم داشت که پا را از صرف ترجمه فراتر نهاده و زمینه‌های مورد تأمل را به نقد بکشانیم و در حد این کتاب نگاه خود را ارائه دهیم.

شیوه ترجمه و نقد در این کتاب

هدف ترجمه حاضر، ضمن برگردان مطالب نویسنده به زبان فارسی و در دسترس قرار دادن آن برای مخاطبان اندیشه‌ورز و علم‌جو، ارائه بحثی نقادانه در این مقوله علمی بر پایه مبانی اسلامی است. بر این اساس، هر یک از فصل‌های کتاب به سه بخش زیر تقسیم شده است:

۱. متن ترجمه

در ترجمه اثر حاضر تلاش بر این بوده است که ضمن حفظ شیوایی، کثرویی و دوری از محتوا و فاصله گرفتن از معنای مورد نظر نویسنده صورت نپذیرد؛ با رعایت صداقت و امانت‌داری، مطالب منتقل شود و کلام نویسندگان، آنچنان که فهم شده است، بیان شود. از آنجا که فصل‌های کتاب توسط افراد مختلفی ترجمه شده است، تلاشی برای یک‌دست کردن ترجمه‌ها نیز صورت گرفت که امیدواریم با این اقدام از چند قلم بودن آن کاسته باشیم.

۲. خلاصه فصل

در پایان ترجمه هر فصل، خلاصه‌ای از مطالب نویسنده با زبان ساده‌تر ارائه شده است. این کار، اگرچه قدری بر حجم کتاب افزوده است و تا حدی تکرار به حساب می‌آید، به منظور دستیابی به اهداف زیر مورد توجه قرار گرفته است. هدف این بوده تا:

الف) در زمان کمتری اصل مطلب برای مخاطبان به‌ویژه دانش‌پژوهان این رشته دست‌یافتنی باشد؛

۵. شاید به نظر چنین آید که نوع نگاه ما، به ویژه بیان آن دسته از نکاتی که تکیه بر مبانی دینی دارد، به تعبیری، مصرف داخلی دارد یا به گونه‌ای است که به سهولت در معرض اتهام به جزمی‌گرایی قرار می‌گیرد. در پاسخ باید تأکید کنیم که سعی ما در بیان مطالب، طرح مستدل آن‌ها با استفاده از نظرات عالمانه و اندیشمندان‌ای بوده است که بزرگان فلسفه و معارف دین مطرح کرده‌اند، اگرچه در برخی موارد، در مقابل بیان تند و افراطی و گاهی دور از اخلاق علمی نویسنده فرصتی برای استدلال باقی نمانده است. به راستی آنجا که نویسنده به جای ارائه تحلیلی علمی، دیدگاه‌هایی همچون اعتقاد به وجود روان را بدون کوچک‌ترین استدلال عقلانی، بارها و بارها «سفسطه»، «جزمی‌گرایی» و «اعتقاد مهجور و کهنه» می‌خواند، مقابله استدلالی چه جایی دارد؟

تقدیر و تشکر

کاری که در پیش رو دارید، نتیجه همکاری مجموعه‌ای از محققان و فرهیختگان حوزوی آشنا با علم روان‌شناسی است که قطعاً بدون این همکاری جمعی ایشان، ارائه آن ممکن نبود. پیش از همه، شروع کار را مدیون همت و تلاش اولیه برادر خوسم جناب حجت‌الاسلام آقای ابوالحسن حقانی هستم که طرح اولیه این کار را ارائه کرده و آماده‌باش در پی این کار استقامت و رزید، در ترجمه مقدمه و فصل‌های چهار، پنج، ده و یازده کتاب مشارکت داشته و تا پایان راه همراه بود.

همچنین بر خود لازم می‌دانم از مترجمان محترم و برادران اندیشمندی که ترجمه فصل یا فصل‌هایی از کتاب را به عهده گرفتند و بعضاً در مسیر نقد و بررسی راهنمایی من بودند تقدیر و تشکر کنم. آقایان ابوترابی، عباس‌پور، رحیم ناروئی نصرتی و دکتر سیداحمد رهنمایی هر یک به ترتیب ترجمه فصل‌های دو، سه، شش، و هشت را از ره لطف متقبل شدند و آقای دکتر عباسعلی شاملی ترجمه فصل‌های هفت و نه را با عنایت کامل به کار به انجام رساندند.

در این فصل از همکار فاضل و گرامیم، حجت‌الاسلام آقای رحیم ناروئی نصرتی که علاوه بر مشارکت در ترجمه فصل ششم کتاب، بخش تلخیص و نقد و بررسی فصل‌های دهم تا سیزدهم را نیز به عهده گرفتند، تشکری دو چندان دارم.

صمیمانه سپاسگزار استاد معزز جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای سید محمد فروری هستم که، در عین اشتغالات علمی و اجتماعی، با دقت و حوصله کامل، نظارت

و تخصص بیشتری را می‌طلبید که باید در جای خود دنبال شود. از چنین بررسی مختصر نباید انتظار ورود جامع به مسائل را داشت. در همین جا باید همچنین تأکید کنیم که:

۱. در این پژوهش منتقدانه، هرگز مدعی نوآوری در فلسفه علم یا نوآوری در روان‌شناسی نبوده‌ایم و اساساً توان و بنای این نگاه گذرا و سریع چنین نمی‌باشد، اگرچه فلسفه اسلامی و حکمت متعالیه و تلاش فیلسوفان بزرگ اسلامی آنچنان ظرفیتی را داراست تا مسائلی همچون مسائل حاضر را به تحلیل نشیند، کما اینکه تا حدود زیادی این چنین نیز شده است. به میدان آوردن بخش نقد و بررسی در این کتاب، پایه پای ترجمه آن، صرفاً بر اساس این انگیزه بوده است تا مخاطب محترم به‌ویژه دانشجویان عزیز را در ورطه مباحث دو یا چند پهلوی و لغزنده آن یاری کنیم و او را در وادی به ظاهر عالمانه کلام نویسنده سرگردان نسازیم.

۲. مخاطب اصلی ما در این ترجمه و نقد، اساتید، دانشجویان و پژوهشگران علم روان‌شناسی‌اند و بر همین اساس تلاش ما بر این است که محور بودن این علم را در مباحث ارائه شده نگاه داریم و این پژوهش را به کتابی فلسفی تبدیل نسازیم. بدیهی است تحلیل فلسفی هر یک از مطالب، به‌ویژه از نگاه فلسفه اسلامی نیازمند پژوهشی جداگانه است که - چنانچه گفتیم - در تحقیقات فلاسفه اسلامی و پژوهشگران فلسفه اسلامی معاصر در جای خود تا حدود زیادی انجام شده است.

۳. با توجه به فقدان یک فلسفه علم منسجم و قابل تکیه از یک سو و فقدان یک نظریه کامل در باب روان‌شناسی به‌ویژه با رویکردهای بومی و اسلامی، ورود به چنین مباحث انتقادی آسان نخواهد بود و بدیهی است از چنین کاری نباید انتظار نوآوری و ارائه یک مجموعه منسجم زیرعنوان فلسفه روان‌شناسی را داشت.

۴. همچنان که پیش از این نیز اشاره شد، نقادی کتاب حاضر، هرگز به معنای مردود دانستن مطلق همه مباحث و مطالب آن نیست. این کتاب علاوه بر اینکه با تلاش فراوان نویسندگان آن زمینه مناسبی را برای تحلیل مسائل متعدد و گوناگون فلسفه علم به‌ویژه در ارتباط با علم روان‌شناسی فراهم آورده است، با ظرافتی قابل قبول به تحلیل بسیاری از دیدگاه‌های مطرح در روان‌شناسی پرداخته و نقاط ضعف و قوت آن‌ها را روشن ساخته است و موارد بی‌شماری از ابهامات موجود را روشنی بخشیده است. ما بر این اعتقادیم که نگاه نقادانه در این ترجمه و بررسی، مسیر را برای کمال بخشیدن و جهت دادن به مطالب هموار می‌سازد و بستر رشد مباحث را به‌ویژه از نگاه بومی بیش از پیش فراهم می‌سازد.

عالم‌نامه‌ای بر کل کتاب، به‌ویژه بر بخش‌های نقد و بررسی را داشتند و با بصیرت و دقت نظر، راه را نشان دادند، ضمن آنکه با مدیریت خود در گروه روان‌شناسی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، همواره ترغیب‌کننده به کار و هشدار دهنده به محدودیت وقت بودند.

سزاوار است از استاد عزیزم جناب آقای دکتر حسین لطف‌آبادی و برادر بزرگوارم جناب حاجت‌الاسلام آقای دکتر آذربایجانی که با دقت نظر عالمانه و شجاعانه، و بدون ملاحظاتی که معمولاً به کار علمی لطمه وارد می‌سازد، مسئولیت‌بازینی و داوری محتوایی این کار را بر خود هموار داشتند، از صمیم قلب سپاسگزار باشم. در مدت یکسال اخیری که با توجه به دیدگاه‌های این عزیزان، کل کتاب را مروری دوباره داشتم، بسیار از نظرات ایشان بهره بردم. در این چند سالی که کار ترجمه، یک‌دست کردن، تلخیص و نقد این کتاب را در دستور کار داشتم، به‌ویژه با توجه به طولانی شدن کار، شرایط غیرقبولی را برای همسر و فرزندان خود ایجاد می‌کردم که در همین فرصت از ایشان غذرخواهی و تشکر می‌کنم و اگر چنین کاری نزد خدای منان ارزشی داشته باشد، ثواب آن را تقدیم ایشان می‌کنم، که بدون همیاری آنان این کار هرگز به انجام نمی‌رسید.

در پایان با استمداد از عنایات خاصه حضرت صاحب‌الزمان عجل الله فرجه الشریف، از خدای بزرگ می‌خواهیم که سنایه برکت‌زا، معرفت‌خیز و معنویت‌گستر جمهوری اسلامی را فراگیر سازد، رهبری دانشمند و نوپرداز انقلاب، حضرت آیت الله سید علی خامنه‌ای را عزیز و مستدام بدارد، و روح امام امت، خمینی کبیر و شهیدان به منزل زرسیده را قرین رحمت فرماید. براین باوریم که امروز هر قدمی در باب علم برداشته شود، مرهون حرکت بزرگ الهی امام امت است.

قم - محمد جواد زارعان^۱

تابستان ۱۳۸۷